«جستارهایی در سیره سیاسی و اجتماعی آیت‌الله محمدرضا مهدوی‌کنی»
در گفت‌وشنود با دکتر مهدیه مهدوی‌کنی - بخش نخست

خدشه به رهبری نقطه حساسیت پدر بود

سمانه صادقی

روزهای کنونی، تداعی‌گر چهارمین سالگرد ارتحال یار دیرین امام و رهبری، مرحوم حضرت آیت‌الله حاج شیخ محمدرضا مهدوی کنی(اعلی‌الله مقامه‌الشریف) است. از این‌رو و در بازشناسی سیره سیاسی و اجتماعی آن بزرگوار، با دخت ارجمندش سرکار خانم دکتر مهدیه مهدوی‌کنی به گفت‌وگو نشستیم که نخستین بخش از آن را پیش‌رو دارید. امید آنکه مقبول افتد.

در نگاه اول و در مقام اندیشیدن به پدر ایشان را با چه خصوصیاتی به یاد می‌آورید؟

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. سعه صدر حاج‌آقا در مورد هر طیف و هر صنفی، چه در خانواده و چه در بیرون از خانه خیلی زیاد بود. سعه صدر را به معنی صبر نگیرید. چیزی که مدنظر قرآن هم است، شاید تحمل افراد برای راهنمایی‌شان باشد. من فکر می‌کنم حاج‌آقا این مسئله را به تمامی رعایت می‌کردند و نگاهشان به افراد خانواده و همه به این شکل بود، به عبارتی برای همه فرصت داشتند و نگاهشان استادانه و پدرانه بود و ما واقعاً از لحظه‌لحظه وجودشان بهره می‌بردیم و از عمل و گفتار ایشان بهترین الگوها را می‌گرفتیم.

علاوه بر این در برخورد با مردم هم بسیار خوش خلق بودند که به نظر من ناشی از سعه صدر و سعه وجودی ایشان بود و من به عنوان دخترشان وقتی در کنار پدرم قرار می‌گرفتم، این ویژگی‌ها را به عینه در رفتار و گفتارشان مشاهده می‌کردم. بُعد عبادی ایشان هم در خانواده بسیار مشهود و محوریت زندگی ما عبد بودن حاج آقا بود. پدرم همیشه خود را در محضر خدا می‌دانستند. این مسئله به صورت نماز، رعایت بیت‌المال، حق‌الناس و... احساس می‌شد. حاج‌آقا همواره خدا را ناظر بر اعمال خود می‌دانست و فرقی نمی‌کرد که در سمت سیاسی و در معرض قضاوت مردم باشد یا نه، فقط این نکته برای ایشان مهم بود که در محضر خدا هستند و آنچه را که خدا می‌پسندد انجام می‌دادند. این نکته هم در ظاهر ایشان و هم در عمل و گفتارشان مشهود بود، لذا بسیاری از کارهای ایشان حول محور نماز انجام می‌شد، یعنی اگر می‌خواستیم به منزل کسی یا مسافرتی برویم یا کاری را انجام بدهیم، اولین نکته مهم این بود که خدشه‌ای به نماز و عبادتشان وارد نشود. ایشان سعی می‌کردند اول نماز و مسائل عبادی را به بهترین نحو انجام بدهند و بعد به تفریح و صحبت با دیگران و صله رحم بپردازند.

شیوه تربیتی ایشان چطور بود و آیا ترس از برخورد پدر در خانواده به آن معنا که رایج است، وجود داشت؟

در خانواده ما پدرسالاری و ترس از پدر وجود نداشت و همیشه مهربانی و توجه ایشان را به تربیت بهتر خودمان قبول داشتیم. در نتیجه از حاج‌آقا نمی‌ترسیدیم، ولی اگر می‌خواستیم کاری را انجام دهیم که مغایر نظر ایشان بود، شرمنده می‌شدیم و خجالت می‌کشیدیم و دوست داشتیم که همه اعمال و رفتارمان مطابق ملاک‌ها و مورد پسند ایشان باشد. به همین خاطر مسائلمان را از طریق مادر یا با خودشان چک می‌کردیم تا مطمئن شویم کاری را که انجام می‌دهیم مورد تأیید ایشان است یا نه. البته اگر هم کاری را مطابق میل ایشان انجام نمی‌دادیم مؤاخذه نمی‌شدیم، ولی خودمان احساس می‌کردیم حاج‌آقا ملاک هستند و باید به نحوی عمل کنیم که مطلوب ایشان باشد.

گویا به آراستگی هم بسیار اهمیت می‌دادند؟ ملاک ایشان برای لباس و ظاهر افراد چه بود؟

آراستگی و تمیزی ایشان چه در مورد خودشان و چه در محیطی که حضور داشتند کاملاً مشخص بود. آنچه متعلق به ایشان بود، بسیار تمیز و با سلیقه بود و فرقی نمی‌کرد که دفتر کارشان، دانشگاه یا منزل و اتاقشان باشد. پوشش ایشان را همه دیده‌اند که در عین سادگی و لباس‌طلبگی، بسیار آراسته و پاکیزه بود. اعتقاد به همواره در محضر خدا بودن، آراستگی و پاکیزگی را ایجاب می‌کرد و بعد هم به دلیل احترام به مردمی که با ایشان سر و کار داشتند، بسیار به پاکیزگی و آراستگی خود توجه داشتند و همواره در این زمینه به دیگران هم تذکر می‌دادند که مثلاً چرا عمامه‌تان را بد بسته‌اید، چرا لباستان منظم نیست؟ چرا سر و صورتتان را مثل یک روحانی اصلاح نکرده‌اید؟! یک روحانی باید پاکیزه و آراسته باشد و در تماس با مردم نباید لباسش چرک یا چروک باشد و بدنش بوی بد بدهد، لذا استفاده از عطر، اتوی لباسشان، واکس داشتن کفششان، تمیزی جوراب و... خیلی برایشان مهم بود.

آیت‌الله مهدوی با توجه به مشغله‌های فراوانشان چقدر برای خانواده و اطرافیان وقت می‌گذاشتند؟

با توجه به مشغله‌های فراوانی که حاج‌آقا داشتند شاید اگر کسی غیر از ایشان بود، تصور می‌کرد مثلاً برای یک بچه دو ساله نباید وقت بگذارد، ولی حاج‌آقا از یک بچه شیرخواره هم غفلت نمی‌کردند و کارهایشان مطلقاً از روی تظاهر نبود که بخواهند خانواده‌شان را راضی نگه دارند یا فقط تکلیفی را انجام دهند. واقعاً می‌دیدیم که به آن نوزاد هم عشق می‌ورزند. انگار وجود خود را تقسیم کرده و بخشی را به خانواده اختصاص داده بودند که حتماً خانواده هم باید در آن جا بگیرد، نه اینکه چون پدر هستم باید این کار را کنم. خود ما گاهی اوقات برای رفع تکلیف و بستن دهان بعضی‌ها کاری را می‌کنیم تا بتوانیم به کار اصلی خودمان برسیم،اما حاج‌آقا اینطور نبودند و آدم واقعاً از توجه و لطف واقعی و صمیمانه‌شان کیف می‌کرد. بنابراین هم حاج‌آقا از وجود بچه‌ها لذت می‌بردند و هم بچه‌ها از حضور ایشان. علاوه بر اینکه حاج‌آقا تحمل بازیگوشی‌ها و شیطنت‌های بچه‌ها را هم داشتند و حتی جوان‌تر که بودند با بچه‌ها بازی می‌کردند، فیلم می‌دیدند و پیاده‌روی می‌کردند به طوری که اگر به باغی می‌رفتیم، بچه‌ها می‌گفتند می‌خواهیم همراه بابا مهدوی برویم سبزی یا میوه بچینیم. البته این اواخر که مریض احوال‌تر شدند، در حد در جمع نشستن و صحبت کردن با بچه‌ها و جوان‌ترها این ارتباط را حفظ می‌کردند. هیچ وقت پیش نیامد که ایشان بگویند کار دارم و بروم به کارهای سیاسی و علمی خود برسم، سر و کله زدن با بچه‌ها و جوان‌ها در شأن من نیست.

به عنوان یکی از شخصیت‌های تأثیرگذار در پیروزی انقلاب نحوه ارتباطشان با مردم چگونه بود؟

همانطور که اشاره کردم ایشان برای همه افراد، در هر مقامی که بودند ارزش قائل می‌شدند. طرز سلام کردن پدرم به مردم و شیوه احوالپرسی و تحویل گرفتن دیگران نکته‌ای است که همه به آن اذعان دارند. بسیار صمیمی و گرم و خوش مشرب بودند و به خاطر مردمی بودنشان افراد مختلف از اقشار گوناگون اجتماعی را در طیف کاری خود قرار می‌دادند. همچنین در کار مدیریتی به این اکتفا نمی‌کردند که بروند و با مدیریت بخش صحبت کنند، بلکه از کارگر دانشگاه در حد باغبان با ایشان ارتباط داشت تا مدیران، استادان و کارکنان دیگر. به این ترتیب هم یک مدیریت کارآمد داشتند و همه قلوب و دل‌ها را تسخیر می‌کردند. من خودم بارها دیده بودم که حاج آقا مثلاً از زندگی کسی که برگ‌های خشک زمین‌های دانشگاه را جمع می‌کرد، کاملاً خبر داشتند و می‌گفتند که مثلاً او ۹ سر عائله دارد و پیش من درددل کرده است. حاج‌آقا کاملاً وقوف داشتند که مثلاً باغبان دانشگاه چه زمانی بچه‌دار شده، کی پسرش را داماد کرده یا مشکل اجاره‌خانه دارد. اجازه می‌دادند که افراد دردهایشان را به ایشان بگویند. از احوالشان می‌پرسیدند و با خبر بودند. حتی در سفرها یا دیگر جاهایی که می‌رفتیم محافظان حاج‌آقا به قدری به ایشان نزدیک بودند و همه حرف‌هایشان را به پدرم می‌زدند که من گاهی می‌گفتم کمی هم به ما فرصت بدهید که با پدرمان حرف بزنیم.

حساسیت‌های سیاسی پدرتان بر چه مواردی استوار بود؟

در مواردی که خدشه‌ای به مقام رهبری وارد می‌شد، حاج آقا خیلی ناراحت می‌شدند و به ایشان فشار می‌آمد. گاهی اوقات هم در جلساتی که بزرگان انقلاب حضور داشتند، در زمینه فهم مبانی اسلامی در سیاست، خیلی مصر بودند. البته در جلساتی که با مسئولان انقلاب داشتند اگر هم بحثی می‌شد برای ما تعریف نمی‌کردند ولی اگر در جایی مخالفت با مبانی وجود داشت و فهم اجتهادی حاج‌آقا در آن مسئله اقتضای خاصی می‌کرد، از دعواهای طلبگی کوتاه نمی‌آمدند و گاهی اوقات که از جلسات برمی‌گشتند، کاملاً از خستگی و ناراحتی ایشان معلوم بود که کار در آن جلسه خیلی بالا کشیده است. اما به قول خودشان اینها دعوای طلبگی بود و نه عصبانیت و دلخوری.

مثلاً همین بحث نظارت خبرگان یا بحث‌های پیچیده درباره مبانی اسلامی، از بحث‌ها به صورت دعوای علمی و مباحثات اجتهادی یاد می‌کردند. خیلی وقت‌ها می‌گفتند که من این نکته را خدمت خود حضرت امام هم بردم و ایشان درباره آن تأمل کردند. شاید این مصداق سیاسی هم نباشد، ولی انتقاد به یکی از کتاب‌های شهید مطهری که چاپ شده بود، معروف است.

انتقادشان به کدام کتاب شهید مطهری بود؟

حضرت امام فرموده بودند که همه کتاب‌های آقای مطهری بدون استثنا خوب است، اما حاج‌آقا به یکسری از یادداشت‌های اقتصاد اسلامی ایشان که قرار بود چاپ شود نقد داشتند. چون اغلب این مطالب فیش‌های استاد از منابع مختلف بود نه نظرات خود استاد و مرکز نشر استاد قرار بود آن یادداشت‌ها را به عنوان نظرات خود ایشان چاپ کند. برای همین بیان کردند که این کتاب هم یک نظر و ایده و قابل بررسی و نقد است و توصیه کردند روی اینگونه مسائل بازبینی و دقت صورت گیرد. در این زمینه حرف‌های زیادی هم پیش آمد، اما حاج‌آقا خدمت امام رسیدند و مقرر شد کتاب با توجه به نظرات حاج آقا اصلاح و تألیف گردد.

ایشان در اداره دانشگاه هم سعی می‌کردند اصول اسلامی را چه از نظر علمی و چه از نظر اخلاقی اجرا کنند. در اینگونه موارد وقتی افراد نمی‌خواستند همکاری کنند، حاج‌آقا ناراحت می‌شدند. البته گاهی اوقات که افراد متوجه نمی‌شدند، ولی گاهی دیگران عمداً نمی‌خواستند بفهمند یا می‌خواستند تجربه‌های غربی را وارد موضوع کنند، باعث ناراحتی ایشان می‌شد.

گفته می‌شود آیت‌الله مهدوی به ندرت عصبانی می‌شدند. می‌توانید به موردی اشاره بفرمایید.

حاج‌آقا از اینکه افرادی که برای انقلاب زحمت کشیده بودند را به دلیل بعضی رفتارها یا عقایدشان کلاً زیر سؤال ببرند، خیلی ناراحت می‌شدند. البته شاید خودشان به عملکرد آن افراد نقدهایی داشتند، ولی نقد داشتن با تهمت زدن به شخصیت یا همه خدمات کسی را زیر سؤال بردن افراد خیلی فرق می‌کند. حتی به خود ما هم اجازه نمی‌دادند که یک خطا را به کل خدمات افراد تعمیم دهیم. بسیار حساس بودند که بهانه به دست دشمن داده نشود که یک عضو اصلی و مؤثر انقلاب زیر سؤال برود. به عنوان مثال حدود ۲۰ روز قبل از فوتشان سفری به قم داشتند و در آنجا در حرم یکی از جوان‌های پرشور و داغ با لحن بدی به مرحوم آقای هاشمی رفسنجانی ایراد می‌گیرد و از عبارات سخیف استفاده می‌کند. حاج‌آقا به قدری ناراحت شدند که وقتی به تهران برگشتند، به خاطر ناراحتی قلبی در بیمارستان بستری شدند. ایشان می‌گفتند آن جوان مرا به شدت عصبانی کرد و من تحمل این طرز صحبت کردن را درباره یکی از بزرگان انقلاب ندارم. به قدری به حاج‌آقا فشار آمد و حالشان بد شد که دکتر قدغن کرد از تهران خارج شوند یا زیاد کار کنند. حتی دکتر به ما هم گفتند که شما همیشه در دسترس و کنار حاج‌آقا باشید.

آقای مهدوی این نوع واکنش را نسبت به دیگران هم داشتند؟

ایشان نه در مورد شخص آقای هاشمی در مورد هر کسی که قرار بود باب غیبت در موردش باز شود یا به خاطر یک ایراد، شخصیت فرد زیر سؤال برود، ناراحت می‌شدند و آنقدر ویژگی‌های مثبت آن فرد را بیان می‌کردند که طرف سکوت می‌کرد. گاهی اوقات خود من در مورد افرادی مثلاً در دولت آقای روحانی نقدهایی داشتم و حاج آقا آنقدر از جنبه‌های مثبت شخصیت آن فرد می‌گفتند که من به فکر فرو می‌رفتم و اصلاً جای صحبت برایم باقی نمی‌ماند. ایشان نگاهشان بسیار مثبت بود و بسیار مقید به حفظ اساس و پایه‌های انقلاب و نظام اسلامی بودند و همواره تأکید می‌کردند که نباید باعث تفرقه و بدگویی شد و به افراد لقب داد و برچسب زد. خیلی روی این موضوعات حساسیت داشتند، اما در جایی که احساس می‌کردند قرار است مبانی اسلامی زیر سؤال برود، مقدم بر همه کس وارد بحث می‌شدند و همان فشاری را که هنگام شنیدن آن حرف‌ها و توهین‌ها نسبت به مرحوم آقای هاشمی به ایشان وارد شد، شاید در بحث با خود ایشان هم در مورد مسائل و مبانی تحمل می‌کردند و اینطور نبود که کوتاه بیایند، اما در حضور دیگران و در نگاه عامه به شدت از کسانی که نقش‌های اصلی را در پیروزی انقلاب ایفا کرده بودند، دفاع می‌کردند.

نگاه پدرتان به رفتار خانواده آقای هاشمی و دیگر مسئولان نظام چه بود؟

حاج آقا با تیپ افکار منحرف و رفتارهای یکی از دختران مرحوم هاشمی مخالف بودند. از زمانی که ایشان نشریه‌ای زد و افکار فمینیستی را رواج داد و مسائل زنان جامعه اسلامی را با آن افکار سنجید تا این اواخر که مواضعی درباره بهائیت نشان داد، شدیداً مخالفت می‌کردند.

با توجه به اینکه آیت‌الله مهدوی عضویت در هیچ حزبی را نپذیرفتند، نگاه‌شان به عضویت در احزاب چه بود؟

حاج آقا همواره از تحزب پرهیز داشتند و می‌گفتند وقتی انسان زیر پرچم یک حزب قرار بگیرد، مجبور است همه چیز آن حزب را تأیید کند و صفات و ویژگی‌های آن حزب به انسان تعمیم پیدا می‌کند. همه می‌دانستند که ایشان اینگونه نیستند که خط مشی حزب و گروهی را دربست قبول داشته باشند و اگر احزابی مثل حزب مؤتلفه اسلامی یاجامعه اسلامی مهندسین، دانشگاهیان و... را تأیید می‌کردند، اینطور نبود که همه چیز آنها را قبول داشته باشند و بگویند. همیشه می‌گفتند ما سلیقه‌های متفاوت سیاسی داریم. احزاب را چاشنی سیاسی می‌دانستند. چه با آنهایی که همسو بودند و چه کسانی که همسو نبودند، چه جبهه اصولگرا و چه دیگران... ترجیح می‌دادند که از تفاوت آرای احزاب و گروه‌ها به تفاوت سلیقه تعبیر کنند. هر چه می‌گذرد من بیشتر به تأکیدات حاج آقا واقف می‌شوم که چقدر ظریف به این مسئله وارد می‌شدند، در حالی که دوستان و افراد سیاسی گاهی از این مسئله خیلی جناحی می‌گذشتند. الان که اختلاف‌ها و قشری بودن‌ها و تفاسیری که در برجام و اقتصاد و امثال اینها پیش آمده، احساس می‌کنم بسیاری از اختلافات ناشی از این مسئله است که وقتی ما خودمان را با عقاید جداگانه‌ای تعریف کردیم، بهره‌ای که دشمن می‌برد و تعاریفی که از این حزب‌گرایی‌ها می‌شود، خسارت‌هایش خیلی بیشتر از پیشرفت انقلاب و تمسک به یک تیپ فکری و سیاست غربی است. در واقع حزب‌گرایی برای نظام‌های غربی تعریف شده است و در نظام جمهوری اسلامی هیچ جایگاهی ندارد. حتی در تاریخ اسلام پیامبر (ص) هم به هیچ وجه به این شکل عمل نمی‌کردند. چیزی که در این میان وجود دارد، موضوعی به نام تقیه است که زبان امیرالمؤمنین (ع) را هم می‌بندد و نظام اسلامی به قدری ارزشمند است که ایشان از حق خود می‌گذرند و می‌گویند اسلام باقی بماند، ولو با حکمرانی فردی غیر از امیرالمؤمنین علی(ع) باشد.

علت مخالفتشان با حزب‌گرایی چه بود؟

حاج‌آقا معتقد بودند که حزب‌گرایی روحانیت در نظام تزلزل ایجاد می‌کند برای همین خیلی روی این مسئله حساسیت داشتند و در جاهایی که احساس می‌کردند اصل نظام و ولایت در معرض تهدید و تزلزل است و دشمن می‌تواند از این جناح صدمه بزند، همیشه با بیانی پدرانه و دلسوزانه می‌گفتند که روحانیت نباید خود را در چارچوب حزب گرفتار کند و باید همیشه پدرانه به مسائل نگاه نماید. علاوه براین همواره به روحانیون توصیه می‌کردند که خودتان را گرفتار این خط و ربط‌ها نکنید. ما باید خارج از این گود باشیم و از آنجا مردم را هدایت کنیم، بنابراین مساجد نباید دست دولت‌ها بیفتند و جامعه روحانیت نباید به هیچ حزب سیاسی‌ای وابسته شود تا بتواند وظیفه ارشادی پدرانه خود را نسبت به همه اقشار جامعه درست انجام دهد.

با این تفاصیل علت جدا شدنشان از جامعه روحانیت چه بود؟

در مسائلی که به انقلاب و نظام مربوط می‌شد، ویژگی بنده خدا بودن و پاسخگویی در برابر خدا همواره مدنظرشان بود. چه بسا دوستانی که خود را با حاج‌آقا در یک گروه و حزب می‌دیدند، اما به خاطر رفتار مسئولانه حاج‌آقا در برابر خدا نمی‌توانستند با ایشان سازگاری کنند و از رفتار عادلانه‌شان ناراضی بودند. گاهی هم گله می‌کردند که چرا حاج‌آقا با اینکه همگروه با آنها هستند، به بعضی از رفتارهایشان نقد دارند. ایشان در مواردی که بحث خدا و حقانیت مسئله بود کوتاه نمی‌آمدند و از هیچ فرد و جناحی به صرف همگروه و هم طیف بودن جانبداری نمی‌کردند و اگر به این نتیجه می‌رسیدند که حرفی و نظری حق است، به هیچ دلیلی کوتاه نمی‌آمدند و از اینکه کسی یا گروهی از آن سخن برنجند یا ایشان را در انزوا قرار بدهند، ابایی نداشتند، ملاک ایشان همواره رضایت الهی بود. به تعبیری حاج آقا از جامعه روحانیت کناره‌گیری نکردند، بلکه از دبیری جامعه روحانیت چند ماهی کناره گرفتند چون اکثریت اعضا نظرشان ثبت جامعه روحانیت به عنوان حزب در کمیسیون وزارت کشور بود، اما حاج آقا مخالف ثبت بودند و معتقد بودند روحانیت حزب نیست، بازوهای ولایت است.

موردی از در انزوا قرار گرفتن حاج آقا بابت نظرات مخالفشان را به یاد دارید؟

ایشان در مورد مباحث سیاسی، اقتصادی، آموزش و پرورش و... ابداً کوتاه نمی‌آمدند. مثلاً همان موضوع حزب نشدن جامعه روحانیت یا در بحث مدارس ملی اسلامی (غیر دولتی) خیلی حرص و جوش خوردند و می‌گفتند در سال‌های اول انقلاب بارها با آقایان دولتی بحث کردیم یعنی چه که ما مدارس اسلامی خصوصی که خوب هم کار می‌کنند را حذف کنیم برای آنکه مدارس دولتی عقب نمانند. خب کاری کنید که مدارس دولتی ارتقا پیدا کنند. بعد هم مگر خود آقایان فرزندانشان را در کدام مدارس ثبت‌نام کرده‌اند؟ غیر از این است که شما فرزندانتان را در همین مدارس خصوصی اسلامی ثبت‌نام کرده‌اید. حاج‌آقا برای حفظ چنین مدارس، دانشگاه‌ها و مراکز مردمی تأکید و روی آن خیلی حساس بودند و حمایت می‌کردند. شاید اگر حمایت ایشان نبود بعضی از آقایان تندرو آن موقع این مدارس را حذف کرده بودند. ایشان همچنین در پشتیبانی از خیریه‌ها و مساجدی که خدوم هستند یا بازار سخت پایداری می‌کردند و به نقش بازار در جامعه اسلامی بسیار اهمیت می‌دادند. به خاطر همین حمایت‌ها هم بارها به طرفداری از سرمایه‌داری متهم شدند. گاهی می‌گفتند اگر من بگویم که سرمایه‌ای ندارم و برای پاسخ دادن به بعضی از نیازها و کارهای دانشگاه و امور زیر نظرشان به کمک احتیاج است، حتی دوستان هم باور نمی‌کنند. چون همیشه تصور می‌کردند که سرمایه‌دارانی از حاج‌آقا حمایت می‌کنند، در حالی که اینطور نبود.

دلیل حمایت ایشان از هیئت‌ها و اصناف بازار چه بود؟

حاج‌آقا می‌گفتند انقلاب و حرکت‌های اسلامی همواره با پشتوانه بازار صورت گرفته‌است، لذا هم آنها به حاج‌آقا ارادت داشتند و هم ایشان در مقابل دوستانی که اعتقادی به خصوصی‌سازی نداشتند، در بحث انقلاب روی بازار حساس بودند. حاج‌آقا خیلی در سپردن اقتصاد،تجارت و تولید به بخش خصوصی اصرار داشتند و دانشگاه‌ها و مدارس خصوصی را در ارتقای سطح علمی و بحث‌های سیاسی،اجتماعی، فرهنگی جامعه بسیار سهیم می‌دانستند.

برخی معتقدند چون آقای مهدوی بعد از سال ۶۰ جایگاهی در نظام نداشت ناچاراً به سمت اداره دانشگاه آمده بود؟

ایشان چه در کسوت روحانیت و چه در یک منصب سیاسی، هرگز از وظیفه حفظ نظام و شأن روحانیت خارج نشدند و چه بسا تهمت‌ها و انگ‌های زیادی را هم بر خودشان قبول می‌کردند، لذا پس از وزارت کشور مدتی از کار در مناصب دولتی کنار کشیدند و این به خاطر ناتوانی‌شان نبود، چون در قضیه پذیرش ریاست خبرگان با وجود بیماری شدید و کهنسالی، وظیفه خود را به نحو احسن انجام دادند. در واقع ایشان در آن دوران احساس کردند در دانشگاه بهتر می‌توانند به نظام خدمت کنند و به رغم اصرار امام و دیگر بزرگان، تصمیم گرفتند به کادرسازی برای اداره نظام بپردازند و فکر خود را در بین جوانان اشاعه بدهند و آنها را تربیت کنند.

عکس: سمانه صادقی

> حاج آقا معتقد بودند که حزب‌گرایی روحانیت در نظام تزلزل ایجاد می‌کند برای همین خیلی روی این مسئله حساسیت داشتند و در جاهایی که احساس می‌کردند اصل نظام و ولایت در معرض تهدید و تزلزل است و دشمن می‌تواند از این جناح صدمه بزند، همیشه با بیانی پدرانه و دلسوزانه می‌گفتند که روحانیت نباید خود را در چارچوب حزب گرفتار کند و باید همیشه پدرانه به مسائل نگاه نماید

> پدرم از اینکه افرادی که برای انقلاب زحمت کشیده بودند را به دلیل بعضی رفتارها یا عقایدشان کلاً زیر سؤال ببرند، خیلی ناراحت می‌شدند. البته شاید خودشان به عملکرد آن افراد نقدهایی داشتند، ولی نقد داشتن با تهمت زدن به شخصیت یا همه خدمات کسی را زیر سؤال بردن افراد خیلی فرق می‌کند

> در مواردی که خدشه‌ای به مقام رهبری وارد می‌شد، حاج آقا خیلی ناراحت می‌شدند و به ایشان فشار می‌آمد. گاهی اوقات هم در جلساتی که بزرگان انقلاب حضور داشتند، در زمینه فهم مبانی اسلامی در سیاست، خیلی مصر بودند و اگر در جایی مخالفت با مبانی وجود داشت و فهم اجتهادی حاج آقا در آن مسئله اقتضای خاصی می‌کرد، از دعواهای طلبگی کوتاه نمی‌آمدند

آیت‌الله محمدرضا مهدوی کنی در یکی از واپسین دیدارها با رهبر معظم انقلاب